



دکتر مهدی پرهام

قرن آرمانی حافظ

مقدمه‌ای بر «همزیستی مسالمت‌آمیز» نوشته کلود دلماس^۱

اهمیت صلح برتر از آنست که سر نوشتش
در کاخ سفید یا در کاخ کرملین تعیین شود
«جولیوس - نهره»

فقرهٔ تکاملی قرن بیست و یکم دیگر مبتنی
بر بقای اصلح و انب نیست، بلکه بر بقای
سازگاران و مسالمت جویان است.
«مستخرج از گزارش گلوب رم»

— چندی پیش در مقاله‌ای که برای حافظ شناسی^۲ می‌نوشتیم این تمنای دلم را بر قلم آوردیم، که چه خویست حافظ‌خوانی هم مثل شاهنامه خوانی کسه روزی در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی مرسوم بود، در مکانهایی که مردم اوقات فراغتشان را می‌گذرانند به طرز پاسته‌ای معمول گردد. چون عصر، عصر حافظ است، یعنی عصری که «همزیستی مسالمت‌آمیز» از دنیای پندار و شمار و مانور به دنیای واقع‌گام می‌نهد. دلیل آن جریان‌هاست که اکنون در اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد و بیشتر به رؤیا شهادت پیدا کرده تا به واقع و عجیبتر اینکه امریکا و اروپا هم بر آن مهر تائید و قبول می‌زنند، چون هراقدامی که انجام می‌گردد نشانه‌ای از مسالمت جوئی در آنست، منتهی مسالمتی آگاهانه و حساب شده.

زمانی که شاهنامه خوانی مرسوم بود روح حماسه سرائی و حماسه گرائی نیز در مردم بالندگی داشت، فرد قهرمان صحنه، جنگها تن‌به‌تن، مرکب اسب، اسلحه‌گرز و شمشیر و ستان بود. هنر نقالی ارزندگی و خریدار داشت و محل گذرانیدن اوقات فراغت تودهٔ مردم قهوه‌خانه بود. امروز تمام اینها در دیار ما دگرگون شده است، ولی مفاسانه نه بانطور و تکامل طبیعی که

- ۱- کلود دلماس از نویسندگان سیاسی - اقتصادی فرانسه و از خانوادهٔ شهبان دلماس نخست وزیر و رئیس مجلس ملی پیشین فرانسه، مؤلف کتاب مورد بحث.
- ۲- مجموعه‌ای که به همت و مدیریت آقای سعید نهاز کرمانی منتشر می‌شود.

بهر از آن نصیبه‌مان کند و مارا در قافله تمدن جای دهد. پلی با تقلید و تمجید که حاصل آن با دنباله روی به افراط است، یا تک‌روی به تفریط، شعر مرخی شده‌ایم که در پریدن و دویدن هلا- تکلیفیم و اغلب در جای خود ایستاده‌ایم.

امروز دیگر با وجود انواع مسلسلها، موشکهای چندبیکانه، طیاره مافوق صوت، اشمه لیزر و مهمتر از همه « بمب اتمی » فرد خود به خود از صحنه خارج شده است دیگر برای امثال رستم قهمن و اسفندیار روئین‌تن جای دل‌آوری و هم‌آوردی باقی نمانده است. سرنوشتها بیشتر در گردها می‌چسبند و مفزها به جای بازوها سرنوشت ملتها را می‌سازند.

حرف بر سر بود و نبود کرة زمین و پنج مہلہارد جمعیت است که با فشار يك تکه فاجعه رخ می‌دهد. لاجرم سخنها در این زمان سخنهای دیگر است. وقتی در لحظه و دم زندگی کردیم باید هر وقت خوشی که دست دهد مفتخر شمریم. چون واقف نیستیم که انجام کارمان تا لحظه دیگر به چه دست است. فرصتها از لب به دهان است، آنقدر کوتاه که اگر ساقی سیمین ساقی درنگ کند و آب حیات به کاممان نریزد، از لب به فنا به پهنای آن فرو می‌غلطیم. وقتی تحصیل رفاه و دولتمندی به بهای شرف و آبروی مرد دانا تمام شود، اوحی عطای قسرجنان را به لقایش می‌بخشد و به کلبه احزان خویش و فرصتی که دارد قناعت می‌کند و به مخاطب خود می‌گوید:

پنجره‌وزی که درین مرحله فرصت داری خوش بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست

— البته این بدان معنی نیست که درین روزگار محتوای شاهنامه فردوسی اهمیت خود را از دست داده باشد. بی‌تردید مقام شامخ فردوسی تا زبان فارسی در گفتار و نوشتار مردم ایران زمین به کار است، همچنان در اوج رفعت خود بر جای خواهد ماند. چون پیکره‌ای که فردوسی از زبان فارسی در میان زبانهای زنده جهان افراشته، مانند تندیس خودکامگان نیست که بشود به سهولت آنرا به زیر افکند. بخصوص که درین پیکره، نامور دیگری همتر از خود فردوسی روحی دمیده که در حد عظمت پیکره عظیم است. این روح نمه‌های دری و دمنده آن خواجه شمس‌الدین محمد حافظ است.

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ نو قدر او به سخن گفتن دری بشکن
ز شعر دلکش حافظ کسی بود آسمان که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

اینکه اشاره شد عصر، عصر حافظ است چون عصر همزیستی مسالمت آمیز است، تصور نرود پش به آن درجه از رشد فکری رسیده که با وجدان سلیم چون حافظ تشخیص داده باشد که با هم باید در صلح و سلم زندگی کند. اینطور نیست، درست عکس آن است. این همزیستی مسالمت آمیزی که امروز مطرح است مصلحتی و در پناه قدرت مہمبای مغرب اتمی - تئودروژنی است. چون اگر جنگی در گهرد متعاقب آن ناهودی دوطرف و قسمت اعظم ساکنین کرة زمین حتمی است. لاجرم برای گریز از ناهودی است که به همزیستی تن داده اند و خوشبختانه اجبار دارند که آنرا جدی بگیرند و همین نقطه امید مردم جهان است.

اما این صلح مصلحتی يك حسن عمده دارد و آن نفی « ضرورت » جنگ در مفهوم کلاسیک آنست. یعنی آنچه افلاطون از جنگ استنباط می‌کرد و آنرا نعمتی می‌پنداشت که شهروندان آتمی را از تن پروری و فساد می‌رهاند یا مالکوس کشیش و اقتصاددان انگلیسی قرن هیجدهم که تصور می‌کرد جنگ هم مثل امراض مهلك چون طاعون و وبا، ضرورتی طبیعی برای ایجاد تعادل بین جمعیت جهان و مواد غذایی در آن می‌باشد و بعدها فیلسوف شهیر آلمانی،

هگل جنگ را برای تحصیل «خود آگاهی» و اعتلای روح ملی که نتیجه آن در اطاعت آوردن و تهذیب ملل دیگر است ضروری می‌انگاشت، و متأسفانه این نظریه در قرن بیستم مستمسک خوبی برای آدلف هیتلر و فلسفه نژادی او شد. بالاخره کارل مارکس که برای پیروزی پرولتاریا در جنگ طبقاتی، جنگ را عادلانه و حتمی می‌دانست. این برداشتهای خام از جنگ اکنون رو به به‌افول می‌رود و جای خود را به «ضرورت» همزیستی مسالمت‌آمیز می‌دهد و معلوم می‌دارد که هر قدر تکنیک ترقی کند مفهوم جنگ نام‌مقولتر می‌شود و درک صحیح همانست که ششصد سال قبل حافظ از جنگ داشته است:

يك حرف عارفانه بگويم اجازت است ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

مخاطب این‌رند جهان بین آینده‌نگر فقط شاه شجاع و شاه یحیی و شاه محمود و امثال این . تفاله‌های تاریخ نیست. هر کل آدمیانی خطاب می‌کنند که می‌پندارند با تهدید و ارباب و جنگ می‌شود بر جهان و خلق جهان حکومت کرد. این حافظی است که انسان به‌وضوح می‌پندد عصر، عصر اوست و می‌توان قیاس کرد که فردا هم باز به همین دست است چون او معصرف زمان است همان کاری که عرفا می‌کنند. و گذشته و آینده را در حال سهولت می‌نگرند، کاری که بعدها امکانش را انیشتین بطریق علمی اثبات کرد.

واقفاً عجیب است! مثل اینکه سازمان ملل متحد تعریفی از همزیستی مسالمت‌آمیز را به مسابقه گذاشته و فرمول جامعی از صاحبان ذوق و اندیشه خواسته و حافظ این بیت را در جواب فرستاده است:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

این شعر از جامعیتی برخوردار است که می‌تواند نماد (سمبل) همزیستی مسالمت‌آمیز واقع شود و جاد دارد که اولیاء امور از طریق یونسکو، که کنسکره حافظ را برپا کرد، به سازمان ملل پیشنهاد کنند که آنرا در کنار شعر شکوهمند سعدی، هنی آدم اعضای یکدیگرند ... در تالار مجمع عمومی سازمان ملل متحد جای دهند.

نوشتن مقاله برای مجموعه حافظ شناسی مقارن شد با انتشار کتابی زیر عنوان «همزیستی مسالمت‌آمیز»، که اینجانب سال قبل آنرا ترجمه کرده بودم و امسال منتشر شد. این ترجمه از مجموعه «چه میدانم» فرانسوی است که تا حال به‌ش از دوهزار پانصد کتاب در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فنی انتشار داده است.

چون کتاب در سال ۱۹۸۰ نشر شده است ضرورت داشت که مطالبی در کنار آن گفته شود تا خواننده امروز با آن آشنایی بهتر به‌یاد. اینک آنچه می‌خواستم در مقدمه آن بیاورم اینجا می‌نویسم.

محمود نظریه‌هایی که در کتاب آمده نظریه جنگ کلاوزویتس سردار پروسی زمان ناپلئون است که معتقد بود:

۱ - Clausewitz (۱۸۳۱ - ۱۷۸۰) در جنگهای ناپلئون شرکت کرد، در واترلو جنگید، در همین حال نویسنده‌ای زبردست بود. کتابش به نام «درباره جنگ» پس از مرگش توسط همسرش انتشار یافت (لاروس) نظریه جنگ عادلانه، در این کتاب (همزیستی مسالمت‌آمیز) ملهم از نظریه اوست.

— جنگ دنباله سیاست است اما به گونه‌ای دیگر، یعنی مثل سیاست امری ضروری است.

رمون آرون، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، که در این کتاب از او چندین جا نقل قول شده است، نظریه سردار پروسی را به علت اینکه لنین آن را در پست تأیید و هم تمجید نموده سخت به یاد انتقاد گرفته، تا اثبات کند لنین و بطور کلی ایدئولوژی مارکسیسم — لنینیسم، که به‌ظاهر مبشر صلح می‌نماید در باطن پنهان‌گذار جنگ است. اما این جنگ طلبی را مزورانه در ایدئولوژی خود زیر لعاب شورین جنگ طبقاتی پنهان داشته است.

رمون آرون و مؤلف کتاب (کلود دلماس) و بطور کلی اکثر سیاستمداران غربی همه بر برخلاف نظر این سردار پروسی برین عقیده‌اند که جنگ هیچ‌وجه دنباله سیاست نیست، بلکه شکست سیاست و عدم کفایت کوشش‌های دیپلماتیک است. اصولاً جنگ چه عادلانه و چه غیر عادلانه امری غیر ضروری و ناموجه است.

مؤلف کتاب از استفاده رندانه‌ای که شورویها از ایدئولوژی خود می‌نمایند پرده بر می‌دارد و در مقدمه از قول وایزمن صریح می‌نویسد: همزیستی مسالمت آمیز از سوی رهبران کرملین شکلی از مبارزه علیه اردوگاه سرمایه‌داری تلقی می‌شود، نه وسیله‌ای برای آشتی برادرانه آنها. سرکوبی قیام مردم مجارستان، سپس مردم چکسلواکی و بالاخره تصرف افغانستان، به عذر دعوت دولت افغانستان، همه نمونه‌ای از تجاوز و جنگ طلبی شوروی است که برای همه آنها محملی ایدئولوژیک تراشیده شده است. سپس با شرح تشکیلات عظیم استراتژیک شوروی در دریای شمال و مدیترانه مؤلف با درایت موقعیت جنگی شوروی را ترسیم می‌نماید که چطور مانند گردوشکنی، اروپا را چون گردویی در میان گرفته و با این موقعیت حساس در صدد است اروپا را هم مانند فنلاند در عین استقلال زیر سلطه نگاه دارد (فنلاندین اسون).

همانطور که اشارت رفت، چون کتاب در سال ۱۹۸۰ تألیف گردیده، با سلطه شوروی بر افغانستان و اوج تشنج شرق و غرب و محکومیت شوروی پایان می‌گردد و حال آنکه بعد از آن تاریخ، حوادث بسیار مهمی رخ داده، من جمله خروج شوروی از افغانستان و تحولات داخلی شوروی و کنار آمدنش با غرب و حوادثی که در چین گذشته و هم اکنون می‌گذرد همه بر رویه پهلکی جهت کتاب را تغییر داده است. این حوادث تاریخ‌ساز به اجمال اینها هستند.



چهار سال قبل دولت چین هیئتی را مأمور ساخت تا پیامد «انقلاب فرهنگی» مشهور دوران مائو را که در جهان سروصدای بسیار راه انداخت، از جهات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ارزیابی نماید. پس از یکسال هیئت گزارش خود را داد و در آن تصریح کرد که انقلاب فرهنگی جز ضرر و زیان حاصل دیگری به بار نیاورده است. البته همانوقت که این انقلاب مصنوعی برپا شد، صاحب‌نظرانی در جهان بر مائو توبه خورده گرفتند که انقلاب را نمی‌شود با فرمان

**تمایل چین به
اقتصاد آزاد و نفی
ضمنی مارکسیسم
لنینیسم و تأیید حق
مالکیت**

برپا ساخت، تاجامه مثل آب به نقطه غلیان نرسد به جوش و خروش در نخواهد آمد. وانگهی جامعه چین روزی به چنین نقطه غلیانی رسیده و انقلاب سوسیالیستی خود را با موفقیت انجام

داده، دیگر انقلاب دوم غیر ضروری و زائد است. چنانچه فرض تداوم انقلاب است، آنطور که هکل و همشکل دیگری مارکس گفته است و آن را فرمول و رمز پیشرفت و تعالی دانسته اند. منظور آنها بحث و انتقاد مداوم می باشد که خود صورتی از جنگ است، منتهی جنگی سازنده و بی کشت و کشتار. در واقع تضاد و برخورد آراء و عقاید در مفهومی که هشتصدسال قبل مولانا در نهایت درایت و روشنگری آن را درک و بهان کرده است،

این جهان جنگ است کل چون بنگری **ذره ذره همچو دین با کافری**

دولت پس از دریافت گزارش هیئت مذکور، به آن مأموریت جدیدی محول کرد تا پژوهش گسترده ای در مورد کاربرد کل نظام فعلی چین بنماید. این مأموریت هم پس از یکسال خاتمه یافت و دو سال قبل گزارش آن داده شد و خلاصه آن این بود که مارکسیسم - لنینیسم جواپگوی خواستها، بخصوص خواسته های اقتصادی چین نیست. دولت بلافاصله اعلام کرد که یک بخش خصوصی بر مبنای عملکرد بازار (عرضه - تقاضا - رقابت آزاد) در اقتصاد چین ایجاد می شود تا در صورت موفقیت کسل اقتصاد چین را در برگیرد. برای رفع کمترین توهم در مقایسه بازار و بازاریان که در ذهن داریم، با این بازار باید عرض کنم که اقتصاد بازار به هیچ وجه ملازمه با احتکار و قاچاق ارز و صادرات و واردات بی حساب و کتاب و عدم پرداخت مالیات ندارد و بازار آزاد و غارت آزاد دارای معنی و مفهوم مشترک نمی باشند. خیر ایجاد بخش خصوصی در اقتصاد چین سرعت برق از تمام خبرگزاریهای عالم بخش شد و این توهم را در اذهان پرانگیخت که چین اقتصاد کاپیتالیستی غرب را پذیرفته و از فردا به سوداگری خواهد نشست. توهمات واهی بود، معلوم شد این تصمیم آگاهانه و در کمال هوشمندی اتخاذ شده و نه فقط تقلیدی از غرب نیست، بلکه تهدیدی ضمنی هم به غرب کاپیتالیست و هم به شرق کمونیست است. بدین معنی که مدل او اقتصاد آزاد (لبرالیسم) می باشد، آنچه کاپیتالیسم امروزی مسخ شده آنست. هدف چین اقتصاد آزادی است که هنوز گرفتار انحصار، گزائی نشده و در آن رقابت آزاد و قانون عرضه و تقاضا بدون رادع و مانع به کار باشد.

به خصوص توضیح داده شده بود که دولت این بخش را زیر نظر می گیرد تا افراد به سوی انحصارات متمایل نگردند. بدیهی است چنین اقتصادی برای غرب در آینده رقیبی سرسخت خواهد بود و از طرفی با قبول مالکیت (مالکیت حاصل از کار) بنیاد مارکسیسم را درهم خواهد ریخت و جبهه سوسیالیسم را متزلزل خواهد نمود. نقش دولت در بین میان نقش ارشادی است نه دخالت و مزاحمت.

اتحاد جماهیر شوروی با سرعت و اکتش نشان داد. بدین معنی که دولت موافقت کرد تا مردم اوقات آزاد خویش را بهر کاری که میل و تخصص دارند صرف نمایند و محصول کار خود را در بازار آزاد به فروش رسانند. این واکنشی فوق العاده کوچک بود. واکنش جدی و اصلی تصمیمی بود که از سوی دفتر سیاسی (پولیت بورو) اتخاذ شد و نهایتاً منجر به انتخاب گارباچف و انقلاب دوم شوروی گردید.

انقلاب دوم شوروی

این نکته را نباید از نظر دور داشت که علت اصلی حرکت کنونی در شوروی تنها تصمیم چین در ایجاد پخش خصوصی نبوده است. اتحاد جماهیر شوروی سالهاست که در حال نوعی رکود پسر می‌برد، چون کشاورزی باصنعت همگام نبوده و بازده واقعی ندارد تا شوروی را خود کفا سازد، وانگهی کشیدن کبادهٔ پر قدرتی تمام درآمد ملی را تقریباً صرف وسائل دفاعی و جاسوسی می‌کند. اینست که زندگی مردم هفتاد سال است شباهت به زندگی دوران جنگ پیدا کرده و خفقان و سانسور هم مزید بر علت است.

اینها مجبوعاً گردانندگان مملکت را در اواخر زمامداری برژنف به فکر انداخته بود و همانطور که میخائیل گارباچف در کتابش (پراسترویکا) بدان اشاره کرده، از مدت‌ها پیش در دفتر سیاسی (پولیت بورو) اطراف آن بحث شده بود و کاری فوری و ناگهانی نبوده است و گرنه تغییرات و تبدیلات و اتخاذ تصمیمها به این سهولت انجام نمی‌پذیرفت.

به قول او این انقلاب دوم انقلابی از بالا است، درست عکس انقلاب اول هیچ پروزات خلقی در آن سهمی ندارد و یکپارچه ترواش فکر عقلای قوم است. اما چه ایجاد پخش خصوصی در چین و چه انقلاب دوم شوروی، حاصل تجربه‌ایست که پس از هفتاد سال یک رژیم در دو جلوه مختلف اعمال کرده و به این نتیجه رسیده است که «مالکیت» عامل محرک چرخهای اقتصادی و ایجاد کنندهٔ شخصیت و استقلال فردی است و به موازات آن آزادی بیان یعنی بحث و انققاد آزادانین ضرورتی مکمل آنست و هر دو باهم پشت و روی یک سکه‌اند که یکی بدون دیگری سکه را از ارزش می‌اندازد. ایجاد پخش خصوصی در چین اگر در شوروی تأثیر عمیق بخشید، آزادسازی (گلاسنوست) شوروی هم که با تدبیر و درایت عمل می‌شود، در چین تسائیر متقابل نموده و تظاهرات اخیر دانشجویان و مردم باوجود تلفات و کشتار سنگین، هشدار است به اولیاء امور چین که اقتصاد آزاد بدون بیان آزاد ارزشی ندارد. عمل و عکس‌العملهای چین و شوروی هر یک دیگری و بخصوص توافقیهای شوروی با آمریکا در کستن یا امحاء موشکهای میان برد و دور برد و آزاد سازی سریع که ارادهٔ ملیتها و اجرای مراسم مذهبی را منعکس می‌نماید و اعتصاها را می‌پذیرد، همه بیانگر حالتی است که همزیستی دارد از پندار به واقع می‌گراید و این بزرگترین حادثهٔ عصر ماست و دارد جهان را آمادهٔ ورود به قرن بیست و یکم می‌نماید.

حادثهٔ چرنوبیل از رویدادهائی بوده است که راه همزیستی جهانی را هموار کرد. واقعهٔ هیروشیما برای اروپا و دوا بر قدرت شوروی و آمریکا داشت فراموش می‌شد، یا حداقل به فضای ژاپن محدود می‌گردید که حادثهٔ شکاف کورهٔ اتمی شهر چرنوبیل شوروی دنیا را تکان داد. در اروپا و آمریکا و آسیا و حتی استرالیا عبور ابرهای حامل رادیو اکتیویته گزارش شد و تلفات جانی در محل و ممالک اطراف شوروی و خطری که در آینده مردم جهان را بر اثر چنین غفلتی تهدید می‌کند کاملاً محسوس گشت.

اما آنچه در ضمن امید آفرین و مایهٔ مسرت همگان شد، همکاری متخصمین و دانشمندان جهان بخصوص آمریکائیان بود که اثری عمیق در مردم دنیا و شوروی بر جای گذاشت. معلوم شد

حادثه

چرنوبیل

انسانها تمایل و توانائی باهم زیستن را بیش از تحمل جدائی و ریسک با هم مردن دارند و آنچه آنان را از این خواست محروم می نماید ، افزون طلبی فرهنگ سرمایه داری است که برای رشد سرطانی مصرف و تحصیل منفعت ، خطر باهم مردن را به جان می خورد ، ولی سود باهم زیستن را نمی تواند و نمی خواهد ادراک نماید .



جزاین سه حادثه که ابرقدرتها را اکنون برسرعقل آورده ، دو گزارش است که یکی توسط ویلی برانت صدراعظم پیشین آلمان غربی و دیگری توسط کلوب رم تهیه شده و هر دو درتعمیرات کنونی اثری شگرف داشته است .

گزارش برانت

بانك جهانی از ویلی برانت که چهار بین المللی دارد و به علت سیاست شرقی او (Ostpolitik) که هنگام صدارتش اتخاذ کرد و راه آشتی شرق و غرب را گشود ، دعوت به عمل آورد تا گزارشی تهیه نماید و درباره آینده جهان که جنگ سرد ابرقدرتها از یکسو و آلودگی محیط زیست از سوی دیگر، آن را درلبه پرتگاه آورده

چاره اندیشی کند.

— گزارش فراهم شد و بعداً به صورت کتابی زیر عنوان «شمال — جنوب» انتشار یافت. سپس کتابی دیگر مکمل آن از او به نام «جهان گرسنه — جهان مسلح» منتشر گردید و درسال ۱۹۸۵ جایزه صلح جهان سوم سازمان ملل متحد به او تعلق گرفت. ۱.

شرح تفصیلی کتاب و گزارش درین مختصر نه ممکن است و نه ضروری ، اجمالاً اینکه سخن برانت بر محور رابطه نامعقول شمالیهای مرفقی و جنوبیهای عقب افتاده می گردد. آنچه این رابطه نامعقول را به وجود آورده ، تولید عظیم و بی امان سلاحهای مخرب جنگی است. بیش از یک هزار میلیارد دلار درسال هزینه تسلیحاتی شرق و غرب است که بایک پنجم آن یعنی دو بیست میلیارد دلار می شود گرسنگی را ازصفحه جهان برانداخت . هم اکنون پانصد میلیون نفر مردم گرسنه جهان درآستانه مرگند و هر روز چهل هزار کودک زیر پنج سال از گرسنگی و تشنگی می مهند. باقیمت یک نانك سی هزار کودک می توانند آموزش ببینند ، ولسی ۹۲۰ میلیارد دلار قرض دنیای سوم برای او جز پرداخت فرع ، جای هیچگونه فعالیتی باقی نمی گذارد.

برانت با دلائل قوی اثبات می کند که چنانچه درین رابطه جهنمی تجدید نظر بشود تمام مشکلات دوطرف حل می گردد ، ولی غرب قدمی درین راه بر نمیدارد و همانطور که پیر تردو ، نخست وزیر پیشین کانادا ، که از سیاستمداران آگاه جهان است ، هنگام کناره گیری اش گفته بود ، درمدت اشتغالش هیچ کنفرانس و مجمعی از رهبران غرب را ندیده که آمادگی مذاکره درباره صلح و جنگ داشته باشند. ۲.

شاید آنچه درچین و شوروی می گذرد و مشاهده قدرت تحرك اقتصادی زاین و آلمان غربی زندهاری باشد برای تمییر این رابطه و گر نه غرب همچنان در رؤیای استعماری خود خفته و بر آنچه می گذرد اعتنائی ندارد .

۱ — هر دو کتاب توسط آقای هرمز همایون پور ترجمه و انتشار یافته است .
۲ — جهان گرسنه - جهان مسلح — صفحه ۸۲ - ترجمه آقای هرمز همایون پور

آخرین گزارش باشگاه رم

باشگاه رم امروز مجموعی است مرکب از صد دانشمند برجسته دنیا که در سال ۱۹۶۸ با عضویت سی نفر به دعوت مدیر عامل کمپانی فیات، در رم حضور بهم رسانیدند تا درباره مشکلات جهان چاره اندیشی نمایند. اولین آماری که درین زمان از وضع اقتصادی ممالک صنعتی تهیه نمودند و به بزرگترین مرکز کامپیوتری جهان در ماساچوست (M - I - T) دادند جواب گرفتند که چنانچه با این آهنگ رشد ممالک صنعتی همچنان پیش روند و آب و هوا و زمین این چنین آلوده شوند، تا یکصدسال دیگر اثری از بشریت روی کره ارض باقی نخواهد ماند. از این تاریخ بود که مشکلات زیستبومی (اکولوژی) امری جدی تلقی گردید و در برنامه کار دولت‌ها قرار گرفت.

چندی همدگزارشی دیگر زیر عنوان «استراتژی برای فردا» منتشر کرد که خلاصه آن تشریح بزرگترین مسأله غامض جهان بود، یعنی پیوستگی و وابستگی کشورهای جهان با یکدیگر و فقدان نهادی متناسب با این پیوستگی برای همکاری و تفاهم، که مسأله‌ای پس بفرنج است.

در یک کلام، بشر از جهت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای زندگی در چنین جهان متصل و نامتوازنی آمادگی ندارد. چون از یک طرف ممالک صنعتی مبتلا به رشد سرطانی شده‌اند و مرتب تشکلات فنی و صنعتی خویش را گسترش می‌دهند و از طرف دیگر ممالک عقب افتاده در جامی زنده و قادر نیستند حتی یک قدم به جلو بردارند. این عدم تعادل علت الکل تمام آشفتگی‌هاست. چاره منحصر به فرد است. تبدیل رشد سرطانی به رشد اندام‌آوری (ارگانیک)، یعنی رشدی همانند اعضاء و جوارح آدمی که همه متناسب با یکدیگر و در عین حال در حمایت یکدیگر باشند.

نتیجه این عدم توازن بیکاری، تورم، رکود و «تروریسم» است. اما تروریسم به نظر نگارنده پدیده‌ای تازه نیست که غرب مرتب با وحشت از آن یاد و اعلام خطر می‌کند. این از ابتکارات خود غرب است، تاریخ جنگ‌های استعماری و به‌خصوص جنگ نفت را مطالعه کنید ریشه آن را خواهید یافت. امروز غرب ابتکار عمل را رها نکرده و جایی که به توافق برسد آنجا یک گلوله شلیک نخواهد شد.

آخرین گزارش باشگاه رم زیر عنوان «معمای بشری» در سال ۱۹۷۹ منتشر شد و در کتاب دکتر ائودلیو پچی به نام «آینده در دست‌های ما» در سال ۱۹۸۱ انمکاس یافت. گزارش برین مجور می‌گردد که بشر تنها زمانی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که بتواند معنی توسعه و رشد پس‌ان را بفهمد و آنرا در جهت مطلوب هدایت کند. این معنی را متأسفانه هنوز فرهنگ سرمایه‌داری دریافته و اگر دریافته به روی خود نیاورده است.

ملاحظه می‌کنید، گزارش‌ها هم با منطق و استدلال و محاسبه فراهم شده و بشریت را درست در لبه پرتگاه نشان می‌دهد و بی‌تردید در تفاهم اخیر این قدرگان تأثیری مثبت داشته است.

۱ - جهان در آستانه قرن بیست و یکم - ترجمه آقای علی اسدی - سازمان انتشارات و

آشتی چین و شوروی

فزدیک دو ماه است که با مسافرت رهبر شوروی، به چین کدورت چند ساله چین و شوروی از میان برخاسته و عصر جدیدی در روابط آن دو آغاز می‌شود که بدون شك یکی از نقطه‌های عطف تاریخ جهان خواهد گردید. هر دو کشور بی‌سیرانه در انتظار چنین روزی می‌بودند. مراسم آشتی در موقعیت جالبی اتفاق افتاد که برای اتحاد جماهیر شوروی زمینه مناسبی هم از جهت سیاسی و هم از جهت ابراز حسن نیت تشریفاتی فراهم ساخت. این موقعیت هنگامی دست داد که دانشجویان در میدان صلح آسمانی برای آزادی بیشتر به اعتراض برخاسته و کارگران و سایر مردم هم کم‌کم به آنها پیوسته بودند. سخنرانی گارباچف برای اعتصاب کنندگان و هم برای دولتمداران انباشته از نکات و ظرائف دقیق سیاسی و روانشناختی بود. او مردم چین اطمینان داد که قصد ارائه الگوی سیاسی ندارد و اصولاً دوران صدور الگو سپری شده است. درباره اعتصاب کنندگان، خواست دانشجویان در داشتن آزادی بیشتر را تأیید کرد و ضمناً برای تحییب دولتمداران اظهار داشت که دانشجویان باید آگاه باشند که درین مواقع به مزدورانی که در صنف آنها رخنه می‌نمایند فرصت خرابکاری ندهند و ما اخیراً از این خائنین صدمه بسیار خورده‌ایم

گارباچف درین سخنرانیها و مذاکراتش اثبات کرد که مرد کارآمدی است و همانست که گرومیکو در یک جمله او را معرفی کرده است:

« مردی که حزب را به قرن بعد هدایت خواهد کرد »

آشتی چین و شوروی پس از خروج شوروی از افغانستان و کنار آمدن با غرب و ترتیب کار و بیتنام انجام گرفت و خروج بموقع از افغانستان بیشتر در جهت جلب نظر چین بود تا رضایت آمریکا.

هر چند سیاستمداران کهنه کاری چون نیکسون، رئیس جمهوری پیشین آمریکا، و هنری کسینجر وزیر خارجه اش به آمریکا و دنیا هشدار داده‌اند که به نرمشهای گارباچف خام نشوند، چون او پرورده ایدئولوژی و جامعه ایست که هیچگاه آشتی پذیر نبوده است، ولی نظر اکثریت سیاستمداران غرب خلاف نظر اینهاست و همه بر آنند که آنچه در شوروی می‌گذرد تصمیم قطعی است که به اجرا درمی‌آید.

متأسفانه عکس العمل چین در مقابل تظاهرات دانشجویان در تصمیم عجولانه‌ای که هم‌اکنون در مورد پخش خصوصی اتخاذ نموده و اقتصاد آزاد را دارد در نقطه خفه می‌کند، با موفقیت همراه نخواهد بود. همانطور که ابتکار پخش خصوصی او در شوروی تأثیر نمود و عمر گورباچف را تحقق بخشید، آزادسازی (گلاسنوست) شوروی و نحوه عملی که در آذربایجان و ارمنستان و ازبکستان و اخیراً در لتونی و استونی پیش گرفته در چین انکاس خواهد یافت.

اما آنچه حائز اهمیت است گرایش سوسیالیستی جهان می‌باشد. پارلمان اروپائی که در راه یگانگی سیاسی و اقتصادی اروپا گام برمی‌دارد، اکثریت اعضاء آن را سوسیالیست‌ها تشکیل می‌دهند، در انتخابات اخیر ژاپن، پس از اقتضاحات مالی که در دولتهای اخیر پیش آمد و منجر

۱- تحولات سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی (از پرنف تا گرباچف) - یان دربی شایر -

به کناره‌گیری نخست‌وزیر شد، سوسیالیست‌ها کرسیهای بسیاری بدست آورده‌اند و آشتی چین و شوروی و همکاری آینده آنان زمینه رشد سوسیالیستی که دارد خود را تعدیل می‌کند بیشتر فراهم خواهد ساخت.

اگر این شش حادثه مهمی را که شرح آن به اختصار گذشت جمع بندی کنیم می‌بینیم آنچه می‌گذرد، هرچند همه در نفی جنگ و تأیید همزیستی مسالمت آمیز است ولی قسمتی از محتویات کتاب همزیستی مسالمت آمیز (نوشته کلود دلماس) را نفی می‌نماید، چون به خلاف نظر مؤلف کتاب (کلود دلماس) ارتش شوروی اکنون از

اقتصاد و سیاست در قرن بعد

افغانستان خارج شده و شوروی در هرچیدن موشکهای میان‌برد و دوربرد از اروپا و تقلیل تسلیحات و خروج کوبائوها از انگولا با آمریکا کنار آمده است و با توجه به ملیت گرائیها و عدم حساسیت به تمایلات مذهبی و آزادسازی در اقمار خود، گوئی با دنیا سرآشتی دارد. اینها همه مسائلی بود که بنظر مؤلف کتاب بعید می‌نمود، ولی اکنون به واقع گرائیده و دلیل روی پر تافتن از موضع ابرقدرتی و جهان‌مداری شوروی است. اما نباید ارتفاع حسن‌نیت را آنقدر بالا برد که شوروی را یکسره از مقاصد قبلی خود منصرف دانست. شوروی اکنون درست مانند پمد از جنگ جهانی دوم دارد با غرب در تقسیم‌حوزه‌های نفوذکنار می‌آید و دارند با احتیاط همزیستی مسالمت آمیز را با هم تجربه می‌کنند.

این مقدمه خوب است برای ورود به قرن بیست و یکم و میتوان دوستون اصلی این عصری که یازده سال دیگر در آن قدم خواهیم گذاشت از هم اکنون پیش‌بینی کنیم، یکی اقتصادی که دنیای آینده بر محور آن خواهد گشت، دیگر سیاستی که کمابیش با سیاستهای دیگر هم آهنگی خواهد داشت.

۱ - اقتصاد آینده جهان - این اقتصاد از هم اکنون دارد شکل می‌گیرد و پیداست که بر محور اقتصاد آزاد (لیبرالیسم) تحرك خواهد داشت. سوسیالیسم با رها کردن تدریجی اصل اجتماعی کردن وسائل تولید و قبول مالکیت معقول (حاصل از کار) خود را بمرور تعدیل می‌نماید و سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) روش مستعمراتی و انحصارگرایی را بالاچار ترك خواهد گفت، همچنانکه اکنون دارد کارتلها و تراستهای انحصارگرایی نامشروع را تدریجاً به شرکتهای چندملیتی مشروع، که راه جهان وطنی می‌پیمایند، تبدیل می‌نماید.

نقش این شرکتهای چندملتی در آینده نقشی حساس و تعیین‌کننده خواهد بود. این شرکتهای مدیریت را از سرمایه جدا کرده‌اند و سود متوسط را پرسود کلان ترجیح می‌دهند. دیگر صاحبان سرمایه تصمیم‌گیرنده نهائی نیستند و اتخاذ تصمیم بر عهده هیئت فنی و مدیران متخصص است که بقای شرکت را بر عیان گسستگی سرمایه با سود کلان و بهر قیمت ترجیح می‌دهند. بطور کلی اقتصاد آینده اقتصادی کلان و درجهت فعالیت گروه‌ها و محاسبه روی مقادیر کلی است، فعالیت‌های کوچک فردی دیگر به‌صحنه برنخواهند گشت و اگر جسته‌گریخته فعالیت داشته باشند در لوی تشکیلات بزرگ است.

حوزه فعالیت تجاری که روزی سواحل مدیترانه بود و بعداً به کرانه‌های اقیانوس اطلس انتقال یافت، همانطور که تیپور منده پیش‌بینی کرده به کرانه‌های اقیانوس کبیر منتقل خواهد شد و سهم سببری در اقتصاد جهان افزایش خواهد یافت و چین و منچوری از مالکی هستند که در قرن

بیست و یکم به سوی صنعتی شدن گام برمی دارند.

از هم اکنون اتحاد چهار غول بزرگ جهانی، آمریکا، شوروی، چین و ژاپن قابل پیش بینی است و اروپا نقش میانجی خواهد داشت.

مدهاست که دنیای سرمایه داری با محاسبه و فراست تام در اتحاد جماهیر شوروی واقمار آن سرمایه گذاری کلان کرده است. باید دانست که دیالکتیک تجارت با دیالکتیک فلسفی فرقی ندارد، جمع اضداد در همه احوال امکان پذیر و بارور است.

اولین شرکتی که در آنجا سرمایه گذاری کرد کمپانی فیات در بیست سال قبل بود و اکنون با پیدایش عصر گارباچف تمام مراکز مالی اروپا و آمریکا نظر بر سرمایه گذاری در اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش دارند. این تمایل به ظاهر عجیب می نماید، اما برای آنها که به نحوه تمقل و نگرش سرمایه گذاری آشنائی دارند جای تعجب باقی نمی ماند، سرمایه دار به قول آدام اسمیت پدر علم اقتصاد، وطن ندارد. جایی که سرمایه اش کار کرد همانجا وطن اوست. بدیهی است جایی که اعتصاب نیست، کارگر ارزان است و مهمتر از همه کارگر ماهر فراوانست و طرف معامله هم یک واحد آن دولت است که می شود از قسمت مالیات و سایر عراض با او کنار آمد، کجا برای سرمایه گذاری ازین جا بهتر؛ مواد اولیه که از ممالک عقب افتاده به ثمن پنس خرید می شود محیط امن و کارگر ارزان و ماهر را هم که شوروی تأمین می کند، اینها برای سرمایه دار از صد معدن طلا و مس و ارنیوم ارزنده تر است.

— شوروی در تمام سرمایه گذاریها ۵٪ شریک است و میلیاردها ارز خارجی از این تولید مشترک عایدش می شود.

— اگر ارتباط سیاسی هم مثل ارتباط اقتصادی بین دولتها اینچنین برقرار می شد و ایجاد تفاهم می نمود، تا حال جهان بهشت برین شده بود. قرن بیست و یکم، قرن شرکتهای چند ملیتی است که به مراتب نقش آنها از نقش سیاستمداران تعیین کننده تر خواهد بود. این همان نوع شرکتی است که روزی از مخیله مارکس، با شنیدن ابداع شرکتهای سهامی در آمریکا، گذشته بود و خیال می کرد قادرست مالکیت خصوصی را به مالکیت اجتماعی تبدیل کند.

— این شرکتهای چند ملیتی که امروز تولید مشترک جهانی می کنند، بعید نیست فردا نیز حکومت جهانی پایه ریزی نمایند.

۲- سیاست جهانی - عصری که در آن زندگی می کنیم عصر ارتباطات و اطلاعات (انفورماتیک) است، یعنی عصری که تمام جهان به نحوی پایکدیگر در ارتباطند. وسائل ارتباطی بسیار ظریفتر و پیچیده تر از آنچه بوده ساخته می شود و استفاده از آنها مستلزم داشتن آگاهی دقیق و حداقل دانشی است که بتوان با آن علامات را خواند، یادداشت کرد و به دستگاهها فرمان داد. عصر ارتباطات در دانش کامپیوتر خلاصه نمی شود، هر جامعه با جوامع دیگر از جهت اقتصادی یا سیاسی، چه نخواهد چه نخواهد، مرتبط است. تموج ارزش دلار و طلا ارتباط

۱- اقتصاد سیاسی - تألیف رمون بار - ترجمه آقای دکتر منوچهر فرهنگ، صفحه ۱۱۴

انتشارات سروش - ۱۳۶۷ شمسی.

۲- وداکولا - تألیف شارل لوونسن - ترجمه آقای دکتر غلامعلی سیار - صفحه ۱۷۶ -

انتشارات جاویدان

به يك مملکت خاص ندارد و تهدید به جنگ اتمی محدود به سرزمین دو ابرقدرت نمی‌شود. ارتباطات تقریباً بصورت سیبرنتیک درآمده که هر يك بردیگری اثر متقابل و خودکار دارد. هیچ دولتی نمی‌تواند خود را کنار کشد و در برج عاج زندگی کند. ولی این پیوستگی و وابستگی همانطور که اشارت رفت، دارای نهادهایی نیست که نظم عمومی برقرار کند، اما قرنی که داریم به آن نزدیک می‌شویم مستعد است که این نهادها در آن بوجود آید.

امکان دارد مجمعی چون پارلمان اروپائی در سطح جهانی تأسیس شود و نهادهایی چون حقوق بین‌المللی که امروز به کاراست وضع نماید و ممالک جهان را به شکل فدراتیو درلوانی يك سیاست کلی پارژیمهای مختلف اداره کند. جز این هم چاره‌ای نیست و افرادی چون هرل موترا که از اعضاء برجسته باشگاه رم است، درست استنباط کرده: **تمدن جهانی تازه‌ای درحال پیدائی است.** همانطور که اشاره نمودیم سوسیالیسم در قرن آینده تقریباً جهانگیر خواهد شد، منتهی نه سوسیالیسم روسی و چینی که از مارکسیسم نشأت می‌گیرد، بل سوسیالیسمی که ریشه در لیبرالیسم دارد و هم اکنون کمابیش در اروپا رو به گسترش است و شوروی دارد خود را به چنین سوسیالیسمی نزدیک می‌نماید.

برای خواننده عزیزى که از اصول سوسیالیسم ناآگاه است، اجمالاً این نکته جای توضیح دارد که در این نظام اجتماعی مصالح و اهمیت جمع مقدم بر فرد است، اما فرد شخصیت و حیثیت محفوظ و عقیده و نظر او مورد احترام می‌باشد.

در چنین جامعه‌ای هر کس به مدد دانشی که دارد و زحمتی که متحمل می‌شود دستمزد می‌گیرد و در خرج آن آزاد است.

تمام وسائل تولیدی مثل زمین در امر زراعت و کارگاه در امر صنعت متعلق به تمام مردم است، نه افرادی معین و دولت بر این امر نظارت می‌کند. اما همین اشتراکی بودن وسائل تولید بود که مشکلات بسیار، بخصوص در کشاورزی پیش آورده است. بنهان گذاران این نظام پیش بینی کرده بودند که پس از اجرای این سیستم در يك جامعه، آن جامعه از جهت فرهنگی و عواطف انسانی به چنان رشد چشمگیری خواهد رسید که هر حقوق‌بگیری اعم از کارگر و روشنفکر دیگر از آینده ترسی ندارد، چون زندگی او را جامعه تأمین خواهد کرد. لاجرم اجرت و مزدی که به او تعلق می‌گیرد فی المثل اگر ده هزار تومان است او با طیب خاطر و صفای باطن می‌گوید با دهنزار تومان کفاف زندگی مرا می‌کند، هقیه را به دولت مسترد می‌دارم تا در اختیار آنهایی که به آن احتیاج دارند قرار گیرد. این ایثار و انفاق و بزرگواری، که حرکتی صد درصد عارفانه است، فرهنگی به وجود می‌آورد که تمام مردم فقط به قدر احتیاجشان که آن را به دولت صورت می‌دهند حقوق می‌گیرند نه بقدر ارزش کارشان. وقتی جامعه به این سطح از فرهنگ رسید دیگر نام چنین نظامی سوسیالیسم نیست، نامش «کمونیسم» است (که هنوز در عالم پندار مانده است).

اتحاد جماهیر شوروی در هفتاد سال قبل که انقلابش به ثمر رسید، از همان تاریخ ناگاهان بدون طی مراحل معنوی از سوسیالیسم به کمونیسم پرش کرد، منتهی فقط در آنچه مربوط به اجرت و دستمزد در حد احتیاج بود، آنهم بفاصل تشخیص دولت نه تشخیص فردی که ایثار و انفاق می‌کند و جالبتر اینکه همه در يك زمان با هم ایثارگر و بخشنده شدند. مردم که در صفوف طولانی برای

دریافت خوراک و پوشاک می‌ایستادند و اعتراض می‌کردند که این مقدار ارزاق و پوشاک کفاف احتیاجات ما را نمی‌دهد ، دولت جواب میداد که می‌دهد ولی خودتان نمی‌فهمید. درجهٔ ایشارگری مردم را دولت تشخیص می‌داد ، دولت می‌گفت شما بیش از این احتیاج ندارید ، در واقع بوسعید ابوالخیرید و دارید ایشار می‌کنید ، اما نمی‌فهمید و مردم فریاد برمی‌آوردند که ما مردم عادی هستیم و احتیاج به بیش از این داریم . این تخطئه و شامورتی بازی سیاسی هفتاد سال به طول انجامید .

آنچه امروز در شوروی می‌گذرد پرده برداری از این کارگزار عارف نما سازی است که دوپست و پنجاه میلیون عارف ظاهراً مستغنی ، ولی اندرون مملو از احتیاج و خواسته‌های دنیوی به دنیا معرفی می‌نمود و امروز معلوم می‌شود این عرفای بی‌نیاز و ایشارگر چنان نیازمند و فارغ از ایشار بوده‌اند که جز اندیشهٔ زندگی بهتر و آزادی گفت و شنود اندیشهٔ دیگری نداشته‌اند. هفتاد سال تبلیغ و تلقین در برابری انسانها و حذف ملیت و نژادها ناگهان به محض آزادی گفتار ، چنان درگیری و جدال هولناکی بین مردم جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان در گرفت که صدها کشته بر جای گذاشت و به موازات آن مردمی که الحاد و ایدئولوژی حزبی را جانشین آراء و عقائد مذهبی آنها نموده بودند، چنان تمایلات مذهبی در آنان به جوش آمده که عن قریب پاپ به آنجا سفر خواهد نمود. و بالاخره آنچه امروز در لهستان و حکومت غیر کمونیستی آن می‌گذرد میزان علاقهٔ مردم به کمونیسم را نشان می‌دهد.

معضلات

قرن

بیست و یکم

اما بزرگترین و اصلی‌ترین معضل بشری در قرن آینده معضل « فرهنگی » است . متأسفانه فرهنگ با سایر ترقیات علمی و فنی انسان رشد نکرده است و همچنان در مفهوم فرهنگ قرن نوزدهمی یعنی افزایش لاینقطع علم و عمل بدون افزایش روابط انسانی باقی مانده است ، تعریفهایی که از فرهنگ شده بسیار است و این مختصر جای نقل آنها را ندارد . اجمالاً اینکه فرهنگ واقعی درجه‌ای از آگاهی آدمی است که علم و عمل به خدمت انسانیت درمی‌آید . جلوهٔ آن همان است که تودهٔ مردم ما آن را « معرفت » می‌گویند - چیزی است و الاثر از تمدن و برتر از علم ، یعنی ارتباطی معنوی که انسانها هنگام غم و شادی باهم دارند و در آن غرض مادی منعکس نیست . پدیده‌ی است مردم جهان با این فرهنگ قرن نوزدهمی که هنوز تعفن استعمار از آن برمی‌خیزد ، نمیتوانند با هم مرتبط گردند - معیاری برای همهٔ امور غیر از معیارهای قرن نوزدهم باید پیدا کرد . یافتن چنین معیارهایی بزرگترین رسالت قرن بیست و یکم است ، چون در جهانی متصل و مرتبط با قوانین خصوصی محلی نمیتوان تصمیمات بین‌المللی گرفت . - معضل دیگر بشری که با فرهنگ ارتباطی تنگاتنگ دارد، مسألهٔ « جمعیت » و درک مسؤولیت افزایش آنست . چنانچه بازندگی سوم محل پرورش کارگر ارزان و محل نصب کارخانه‌های مسمومیت زا و صحنهٔ جنگهای عقیدتی باشد . افزایش جمعیت همان کاری را می‌کند که بمب اتمی در هیروشیما کرد. اکنون با نصد میلیون انسان گرسنه و در شرف مرگ در دنیا وجود دارد که هیچ مملکت مترقی برای رهایی آنها از گرسنگی قدمی بر نمی‌دارد ، درحالی که هر سال میلیاردها دلار بر هزینه‌های تسلیحاتی خود می‌افزایند .

تصمیم برای کنترل جمعیت از عهده دولت‌ها خارج است. يك مركز جهانی، همانطور که اشاره شد باید به وجود آید و تصمیم اساسی اتخاذ نماید و دول دیگر خود را ملزم به اطاعت از آن نمایند.

معضل دیگر بشری که باز با فرهنگ مرتبط است مسأله « محیط زیست » و تعارض آن با پیشرفت تکنولوژی و علم است.

هر قدر توسعه و رشد فنی و علمی بالا رود محیط آلوده‌تر و زیست مشکل‌تر می‌شود. اکنون با مصرف بی‌تناسب دهه هفتاد و هشتاد و نهمای بی‌رحمانه منابع طبیعی تعادل زیست‌بومی جهان بهم خورده است، آب و خاک و هوا نیروی خود پالائی خویش را، از فرط آلودگی، از دست داده‌اند. برای جلوگیری از این خطرات امروز تمام ممالک جهان می‌کوشند ولی اقدامات انفرادی منتهی به نتیجه نخواهد شد. این هم همانند مسأله جمعیت باید از سوی يك مركز جهانی تصمیم‌گیری شود. عده‌ای از جمله هلموت اشمیت صدراعظم پیشین آلمان غربی رشد «صفر» توصیه کرده‌اند که بعدها رنالد ریگان رئیس جمهوری سابق آمریکا هم آنرا تأیید کرد. عده‌ای دیگر توصیه نمودند که بجای سوخت فسیلی (مثل نفت) سوخت اتمی توسعه یابد که این در واقع دفع فاسد به افسد است و فاجعه چرنوبیل دلیل واضحی بر خطای آنست. هیچ‌یک از اینها تا فرهنگی انسان گرا آن را تفهیم نکنند و دنیای سرمایه‌داری تغییر نیابد و این رشد سرطانی خاتمه نهد تحقق پذیر نخواهد شد. درین باره توصیه آقای یوئی چی گایا، استاد دانشگاه توکیو، که از برجستگان کلوب رم است قابل توجه می‌باشد:

« حل مسائلی که جهان امروز با آن روبروست به‌زمان و به‌نش

جهانی نیاز دارد و با سیاست‌های ملی‌گرایانه و تنگ نظرانه امکان

پذیر نیست. ازین رو در کنار کمیته «خردمندان» سازمان ملل متحد

باید هیئت دیگری نیز برپا شود و پیشنهادهای اعضاء آن مورد توجه

قرار گیرد و تصمیماتشان از سوی تمام کشورها پذیرفته شود. من در

اینجا (در کنفرانس توکیو) پیشنهاد می‌کنم ارگانی دائمی به نام « شورای نسل آینده » تشکیل

شود. »

شورای نسل آینده

آقای یوئی چی گایا برای نشان دادن قدرت اجرایی ارگان پیشنهادی خود بطور مثال به

اتحادیه کارمندان ژاپن اشاره می‌کند که می‌تواند کارمندان ژاپنی را موظف نماید تا از اعتصاب

چشم‌پوشی کنند.

ملاحظه می‌کنید که به‌تمام مسائل باید در چهارچوب جهانی نگرینست. دیگر حتی نمیتوان

درحد منطقه‌ای مشکلات را حل و فصل کرد. بدیهی است مملکت واحد، فرد واحد بکلی از صحنه

بیرون رفته است، همچون نظریه تکاملی قرن نوزدهم که در آن بقای اصلح و انسب محور است

و بر د باقوی‌تر و جنگاورتر بود، بکلی مطرود و منسوخ شده است. ۲.

آن کس و آن مملکت شانس زنده ماندن و زیست کردن دارد که بتواند با سایر موجودات و سایر ممالک به بهترین وجهی سازگاری داشته باشد. نظریه تکاملی قرن بیست و یکم بر محور «سازگاری» می‌گردد و همزیستی مسالمت‌آمیز سربقای ممالک جهان خواهد بود. استواری بر این نظریه است که همزیستی مسالمت‌آمیز پدیدار می‌شود و قرن آرمانی حافظ شکل می‌گیرد.

همچنان که اشارت رفت همزیستی مسالمت‌آمیز و گریز از جنگ و خونریزی محور «جهان زیستی» حافظ است. جنگ هفتاد و دو ملت را عذر می‌نهد و میداند آنهایی که بر سر حطام دنیوی یا بنیادهای عقیدتی با هم می‌جنگند بی‌خبر از حقوت زندگیند، چون اینها نمی‌دانند نه جاودانگی عمر خضر به کسی عطا شده است و نه ملک دارا و اسکندر برای آنان و دیگران بر جای مانده تا برای جنگ و جنگاوری محملی بتوان تعبیه کرد. نزاع بر سر پوچ اندر پوچ است. لاجرم فرمول بزرگ همزیستی را عرضه می‌کند:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مسرور با دشمنان مدارا

یکی از متفکران فرانسوی «رژه کارودی» که در همین راه همزیستی حرکت می‌کند، کتابی دهسال قبل زیر عنوان: «برای گفت و شنود تمدنها» منتشر کرد، در آن بر تمدن سرمایه‌داری غرب ناخسته بود که خیال می‌کند جز تمدن یونانی که پدر تمدن اروپائی است تمدن دیگری در جهان نبوده است و حال آنکه تمدنهای کهنی چون تمدن چین، هند، ایران و مصر بسیار آموختنیها دارند که بما بیاموزند. در فصل دوم این کتاب خصوصیت دنیای سرمایه‌داری را از قرن شانزدهم تا عصر حاضر در سه اصل بیان می‌کند.

۱- اصل تقدم کار و عمل بر همه امور

۲- اصل تقدم عقل بر هر احساس عاطفی

۳- اصل تقدم بی‌نهایت بر اندازه و نهایت

بدین معنی که رشد و توسعه، تولد و بهره‌وری، کسب ثروت و ایجاد منفعت حدیقف و اندازه ندارد و عقل آدمی در همه امور حلال مشکل است و عشق و ایمان و عاطفه در مقابل آن خنثی و بلاخره کار و عمل است که سعادت و ارزش نصیب می‌کند. متأسفانه سیستمی که باید با آن در تضاد باشد به شکلی و از گونه در راستای آن قرار گرفت، ثبوری ارزش مارکس هم کار را مبیار تمام ارزشها قرار داد و همین تجانس، تضاد دیالکتیکی را به سازشی پراگماتیستی تبدیل کرد.

این تجانس و سازش منطقه‌های نفوذی پس از جنگ دوم جهانی پدید آورد که تجاوز به حریم هر یک دیگری را وادار به تهدید اتمی می‌نمود و تهدید آنچنان بالا گرفت که دنیا را بر لبه پرتگاه فنا آورد و شوخی‌شوخی امکان داشت که هوسی آمیخته به جنون و حسابی غلط بشر را از صفحه روزگار براندازد.

امروز اصل سوم این اصول سه گانه دارد نفی می شود ، چون خطر جنگ اتمی و آلودگی محیط زیست که ناشی از تولید و مصرف دیوانه وار و بی نهایت است دنیا و بخصوص این قدرتان را بر سر عقل آورده که به کجا می روند. رشد «صفر» از سوی هلموت اشمیت صدراعظم پیشین آلمان غربی و گزارشهای کلوب رم همه دست به دست هم داده و آنچه امروز در شوروی می گذرد پوش آورده و غرب سرمایه دار را به تبدیل افزون طلبیها و بی رحمیهای خویش مجبور ساخته است. اقدامات سیاسی چون سروسامان دادن به کار فلسطینیان ، توافق به حکومتی متعادل در افغانستان ، ایجاد دولتی ترقی خواه در پاکستان و فیلیپین ، هموار کردن راه سازش در آنگولا و کامبوج و نهنگاراکوئه و برکنار کردن رئیس جمهوری آفریقای جنوبی و بالاخره روی کار آمدن حکومت غیر کمونیستی در لهستان همه نشانه های تمایل به رفع تشنج و ایجاد اتمسفر همزیستی مسالمت آمیز است. اما کندی در انجام این اقدامات و گاهی عقب گرد یکی از دو ابر قدرت طبیعی است. نمی شود ناباوری پنجاه سال اخیر را با برداشتن یکی از دو قدم به اطمینان و حسن نیت مبدل کرد، ولی زمینه و جهت معلوم است که به مخاصمه و مجادله منتهی نمی شود.

اما اصل اول و دومی که گارودی ذکر نموده ، ریشه اصلی تشنج و درگیریهاست و اگر بدان توجه نشود باز افزون طلبیها و کشت و کشتارها از آن جوانه خواهد زد. نقش اساسی پس از این بر-عهده معامع فلسفی و ادبی و ایمانی هر مملکتی است که باید به نحوی با جوامع سیاسی و اقتصادی خود در ارتباط رسمی باشند. پیشنهاد شورای نسل آینده از سوی آقای توتی چی گاتا درخور توجه بسیار است ، تأسیس کلوب رم روشن بینی سردی را مهیاء می کند که با وجود توفیق در امری اقتصادی (مدیریت عامل کمپانی فیات) مع هذا تشخیص می دهد که کار او ناقص است. باید امور اقتصادی را با امور انسانی در آمیخت و از محدوده تنگ ملی بدر آمد و در سطح جهانی به تفکر نشست. این نوع کلوبهای علمی و انسانی باید در تمام ممالک به وجود آید و با هم مرتبط گردند. اهمیت اصول سه گانه گارودی ، بخصوص اصل دوم که عقل آدمی را حلال تمام مشکلات می داند برای حافظ در دیوان او از اول تا آخر در رجحان عشق بر عقل است.

اما عشق چه در جهت آمیزش تن با تن و چه در سیر مقامات عرفانی، گویای يك معنی بیش نیست و آن دوست داشتن «دیگری» در حدی است که بتوان جان خود را آسان فدای او کرد. عقلی که در مقابل با این عشق قرار می گیرد ، همان عقل جزئی در فلسفه کانت است که بعدها محور فلسفه پراگماتیسم قرار گرفت و آن مصلحت گرایی سطحی و نامین منافع آنی در هر کاری است. دنیای سرمایه داری باید این عقل جزئی را رها کند و عقل کلی که با عشق دمساز و همکار است و «دیگری» را می بیند روزی به جایش برگزیند. دنیای سومی که در قعر مژمن فرورفته و گلاویز با مرگ است باید دنیای سرمایه داری آنرا ببیند و بداند کمک به آن مالا به نفع خود اوست ، ولی عقل جزئی او نفع آنی را تا امروز بر نفع آنی ترجیح داده و از عقل کلی خود کمک نگرفته تا به او بفهماند منفعت مالی در مقابل منفعت مائی صفر است. گوئی مخاطب حافظ همین دنیای کود و کر سرمایه داری بوده است که به او ز نهار می دهد:

نوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

نواب ، در واقع یعنی درک همین نفع مائی ، که عقل کلی آنرا ارزیابی می کند و عقل جزئی قادر برین ارزیابی نیست. همین عقل جزئی است که حافظ همیشه بر آن می تازد و عشق را یعنی دیگری را بیش از خود دیدن ، بر آن مقدم می داند.

جناب عشق را در گه بسی بالابر از عقل است
 کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
 خرد هر چند نقد کائنات است
 چه سازد پیش عشق کیمیا کار
 مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست
 حل این مسأله با فکر خطا نتوان کرد
 دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد
 عشق می‌گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود

دیوان حافظ از ابتدا تا انتها در نفی سه‌مشخصهٔ دنیای سرمایه‌داری است، همان‌طور که عقل نزدیک بین را نفی می‌کند، کار و عمل صرفاً مادی را هم نفی می‌نماید، چون چنین کاری فقط کمیت در آمد را بیشتر می‌کند، ولی بر کیفیت اندیشه چیزی نمی‌افزاید تا خون دل و ملال نصیب نکند.

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با «سعی و عمل» قصر جنان اینهمه نیست

او ضد کار و کوشش نیست، سعی و عمل معقولی که کیفیت اندیشه را بالا برد و مستلزم زحمت آموختن و تعلیم استاد باشد، ضروری و لازمهٔ زندگی می‌داند و رهروی که در چنین راهی نیفتد به نظر او به منزل مقصود نخواهد رسید.

سعی ناپرده درین راه به جسانی فرسی مزد اسیر میطلبی طاعت استاد پیر

متفکرین غربی هم همان‌طور که اشارت رفت مثل حافظ نظر بر فرهنگ انسان‌گرائی دارند که کیفیت اندیشه را بالا برد و همون معضل بزرگ امروز است. با تفاهم نسبی که اکنون بین شرق و غرب پدید آمده به نظر دور نمی‌آید که روزی چنین فرهنگی از پندار به واقع گراید. وقتی دوا بر قدرت در کاهش تسلیحات به توافق رسیده‌اند می‌توان امیدوار بود که در آینده‌ای نزدیک در برچیدن آنهم به توافق رسند و به این اقتصاد جنگی خاتمه دهند. خاتمهٔ اقتصاد جنگی آغاز کرائی چنین فرهنگی است. امروز جهان به زرادخانه‌ئی عظیم مبدل شده است و هزینهٔ تمام امور ضروری صرف تسلیحات و تجهیزات می‌شود. درست است که خطر جنگ جهانی با نصب نیروگاههای اتمی در اروپا و آمریکا و شوروی منتفی است، ولی ابرقدرت‌ان و دنیای سرمایه‌داری جنگ را به خارج از حوزهٔ امنیت خود منتقل کرده و همچنان بازار اسلحه را گرم نگاهداشته‌اند. جنگ ممالک کوچک و اقلیتها و گروههای مذهبی در واقع دیالوگ ابرقدرت‌ان است. به وضوح پیداست کی با کی صحبت و تسویه حساب می‌کند و تا این گفتگوی جهانی خاتمه نپذیرد و کارخانه‌های اسلحه سازی تعطیل یا تبدیل نگردند، فرهنگ انسان‌گرا تحقق پیدا نمی‌کند. توافق نسبی ابرقدرت‌ان در برچیدن موشکها از اروپا و تقلیل تسلیحات و نفرات آرتش همه امید تحقق چنین فرهنگی را افزایش می‌دهد. در فاصلهٔ یازده سالی که به آغاز قرن بیست و یکم مانده، امید فراوان است که ترس دوطرف از یکدیگر بریزد و یک اعتماد نسبی و تضمین شده از سوی اروپا بخصوص، دو طرف را برای بازسازی جهانی ترغیب نماید. نگارنده آینده را روشن می‌بیند و به قول حافظ بوی بهبود اوضاع جهان می‌شنود، دنیای سوم دارد از میان گردوغبار عقب افتادگی ظاهر می‌شود

و به چشم ابرقدرتان می‌آید تا این دنیای ستمکشیده خوب رؤیت نشود و گرد و غبارش گسترده نگردد، جهان روی آرامش و صلح نخواهد دید .

بحران ایدئولوژی شرق و غرب دارد پایان می‌گیرد و هر دو طرف برین امر واقف شده‌اند که رسالت تهذیب در رهبری جهانی را باید رها کنند و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند . صلح جهانی به قول نرره ، سرنوشتش در کاخ سفید و کاخ کرملین تعیین نمی‌شود ، ضرورتها و الزامات اجتماعی است که آنرا تعیین می‌کند و دوا بر قدرت را وادار به همزیستی می‌نماید و امروز چنین کرده است .

وقتی در لهستان حکومت غیر کمونیستی به قدرت میرسد و مسکو آنرا تأیید می‌کند جای امیدواری بسیار است. این همزیستی خوشبختانه نه فقط در گرو فرهنگ انسان‌گرا نیست که اگر بود سالها تحقق آن طول می‌کشید، بلکه ضرورتی الزامی و امری طبیعی است . چون هزینه‌های جنگی و آلودگی محیط زیست طوری چهره‌گریه خود را نشان داده که هیچ يك از دو طرف پیش از این توان پایداری ندارد و هر دو مشتاقانه از اقدامات یکدیگر استقبال می‌کنند . اینها نشانه‌های عصری است که روزی آرمان حفاظت بود و دارد آرام آرام به واقع می‌گراید . اگر درگیریها و کشت و کشتارها و گروگان‌گیریها یکدفعه فاصله نمی‌یابد جای نگرانی نیست، اینها درد زایمان است ، دارد دنیای جدیدی متولد میشود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 دو توضیح
 رتال علم علوم انسانی

۱- * آنچه اکنون از بازتاب دو اصل بازسازی (پرستورویکا) و آزادسازی (گلدسنوست) شوروی در اروپای شرقی می‌گذرد به نسبت پیشرفت تکنولوژی شدت عمل بیشتر است . در آلمان شرقی که دارای تکنولوژی پیشرفته است قیامت بمعنی کلمه برهاست و این بیانگر ضرورت «آزادی» با جهشهای تکنولوژیک است که هرچه جهشها بیشتر بود درک آزادی و تلاش برای بدست‌آوری آن بیشتر است.

۲- * در کتاب « همزیستی مسالمت آمیز » که این مقاله در حکم مقدمه آنست تشکر این جانب از ویراستار گرامی آن آقای دکتر ایرج علی‌آبادی بلست فراموشی سپرده شده بود. چون کتاب دیگری از اینجانب زیر عنوان «جغرافیای نابرابریها» از همان مؤسسه انتشاراتی در شرف انتشار است ، برای گریز از چنین غفلتی قبل از ویراستار گرامی آن ، دوست عزیزم آقای جمشید ارجمند سیاس فراوان دارم .